

علاقه بابر و همایون به فرهنگ ایرانی و پیامدهای آن

جمشید نوروزی¹

چکیده

این نوشتار، به بررسی علاقه بابر و همایون به فرهنگ ایرانی و تأثیر این موضوع بر رابطه این شاهان با ایرانیان می‌پردازد. در این مقاله، با اتکا به اطلاعات موجود در منابع تاریخی و ادبی و با رویکردی توصیفی-تشریحی، تأثیرپذیری اندیشه دو شاه نخست سلسله تیموریان هند از فرهنگ ایرانی بررسی شده است. مقاله، این پرسش اساسی را مطرح می‌کند که؛ رابطه بابر و همایون با ایرانیان، بیشتر متأثر از چه عواملی بوده است؟ در این نوشتار، نشان داده شده که ارتباط این شاهان گورکانی با ایرانیان و فراهم ساختن زمینه حضور ایرانیان در مشاغل حکومتی تیموریان هند، متأثر از تفکر و اندیشه بابر و همایون و علاقه آن‌ها به برخی از مظاهر فرهنگ ایران بوده است. افزون بر این، توجه این شاهان به اقتضات آن روزگار و ضرورت برقراری موازنه قدرت بین ایرانیان و غیرایرانیان نیز بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی: بابر، همایون، تیموریان هند، مهاجران ایرانی

1. مدرس و پژوهشگر تاریخ njamshid1346@gmail.com

تاریخ دریافت: 89/5/30 تاریخ تصویب: 89/8/16

مقدمه

یکی از جهان‌گشایان بزرگ تاریخ که با جنگ و نیروی شمشیر بر ایران و سرزمین‌های مجاور آن سلطه یافت، امیر تیمور گورکانی (736-807 ه.ق.) است. وی همچون برخی حکمرانان ترک و مغول که ایران را تسخیر کردند، با شرایط محیط تربیتی خود، شخصیتی نظامی و صاحب فرهنگی پایین‌تر از فرهنگ ایرانیان بود. زادگاه تیمور (شهر کش) و منطقه‌ای که دوران کودکی و جوانی خود را در آن گذراند (ماوراءالنهر)، از مراکز استقرار اولوس جغتای مغول بود. ایام کودکی و نوجوانی تیمور، بیش از خواندن و نوشتن و علم‌آموزی، به فراگیری مهارت‌هایی چون سوارکاری و تیراندازی گذشت که مورد توجه صحرائشینان ترک و مغول بود. روزگار جوانی تیمور نیز تحت تأثیر اوضاع سیاسی و نظامی ماوراءالنهر، بیشتر در کشاکش جنگ‌ها و منازعات خاندان‌های مغول و مدعیان قدرت سپری شد. بیشتر وقت و انرژی او صرف پرداختن به امور سیاسی و نظامی و پیشبرد عملیات سرکوب مخالفان و توسعه قلمرو گردید. در ضمن جنگ‌های متعدد و خونین امیر تیمور، هزاران نظامی و غیرنظامی کشته شده، صدها اثر فرهنگی و هنری آسیب دیده و ده‌ها مرکز علمی-آموزشی تخریب گردیدند. در این شرایط سخت و بحرانی که مرگ و زندگی مردم مناطق فتح شده به تیمور وابسته بود، تنها آن دسته از علما، دانشمندان، هنرمندان، صاحبان حرف و صنعت که حاضر به پذیرش سروری تیمور و پیشبرد سیاست آبادی پایتخت او (سمرقند) شدند، از مرگ و آوارگی رهائی یافتند. تکیه تیمور بر ایل و تبار خود (جغتایان/تورانیان) در تشکیلات نظامی-سیاسی، اهتمام در برتری دادن اهل شمشیر و جغتایان بر اهل فرهنگ و دیوان‌سالاران، اجرای یاسای چنگیزی (قوانین مغولی) در کنار شریعت اسلامی، تأکید روی زبان ترکی و کم توجهی به زبان فارسی و حمایت نکردن از ادیبان و شاعران فارسی‌گوی، از دیگر ویژگی‌های شخصیتی امیر تیمور بود که در تضعیف موقعیت فرهنگ دوستان، هنرمندان، ادیبان و دانشمندان ایرانی قلمرو او مؤثر بود.

بعد از مرگ تیمور (807 ه.ق.) قلمرو گسترده‌ی وی به سرعت تجزیه گردید و هر یک از فرزندان و نوادگان تیمور با جلب حمایت تعدادی از امرای سابق او، با هم به جدال برخاسته و در مناطق مختلف، ادعای سروری و شاهی نمودند. کشمکش شاهزادگان تیموری با یکدیگر و جدال

آن‌ها با قدرت‌های همجوار، کمابیش تا انقراض حکومت تیموریان ایران و افتادن قلمرو آن‌ها به دست صفویه (913ه.ق.) ادامه داشت. ویژگی رفتاری بیشتر فرزندان و نوادگان تیمور در این مقطع زمانی و شرایط متزلزل سیاسی، آن است که برخلاف امیر تیمور از قساوت و استبداد افسارگسیخته و تمرکز روی جنگ و سپاهیگری فاصله گرفته و به زندگی مسالمت‌آمیز و حمایت از مسائل ادبی، فرهنگی و هنری گرایش یافتند. برخی از شاهزادگان تیموری که در شهرهایی چون هرات، شیراز و سمرقند رشد و تربیت یافته بودند، به قدری جذب فرهنگ ایرانی شدند که همچون ایرانی‌ها، به کسب ادب و هنر روی آورده و از موقعیت خود برای ترویج پاره‌ای از مظاهر فرهنگی و هنری ایران بهره‌ وافر بردند. شاید بتوان گفت، اندیشه و فکر بعضی از این شاهزادگان، به واسطه محیط تربیتی آن‌ها، زندگی در قلمرو تاریخی و فرهنگی ایران و حشر و نشر با هنرمندان دانشمندان، ادیبان و دیوان‌سالاران ایرانی و فارسی‌زبان، شبیه اندیشه ایرانیان فرهنگ‌دوست و هنرمند شده بود. ورود شاهزادگانی چون خلیل سلطان، الغ بیگ، بایسنغر، ابراهیم سلطان و سلطان حسین بایقرا به عرصه نقاشی و خوش‌نویسی و آفرینش آثار ادبی به زبان فارسی و حمایت جدی آن‌ها از اندیشمندان، هنرمندان و ادیبان ایرانی و فارسی‌زبان، شاهدی بر صحت این ادعا است.

این گروه از جانشینان تیمور، گذشته از پرداختن به ادب و هنر و حمایت و نوازش دانشمندان، شاعران، صنعتگران، هنرمندان، خوش‌نویسان و نقاشان، در آبادانی شهرها، ساخت مدارس، کتابخانه‌ها، مساجد، خانقاه‌ها، دارالشفاه و دیگر بناهای عام‌المنفعه نیز با یکدیگر رقابت می‌کردند.

علاقة بابر به فرهنگ ایرانی

یکی از شاهزادگان تیموری که بسیار تحت تأثیر فرهنگ ایران قرار گرفته بود، شاهزاده ظهیرالدین محمد بابر است. درک چرایی و چگونگی این تأثیرپذیری، از رهگذر شناخت علائق فرهنگی خانواده بابر و ویژگی‌های فرهنگی محیط زندگی او ممکن می‌گردد. پدر بابر، عمر شیخ‌بن ابوسعیدبن میران‌شاه‌بن تیمور، مردی سخن‌سنج بود و بخشی از اوقات خود را به مطالعه متون ادبی و تاریخی فارسی و شاهنامه‌خوانی سپری می‌کرد (مشایخ فریدنی، 4384: 2، 747). دوران

خردسالی و نوجوانی و سال‌های نخست حکمرانی ظهیرالدین بابر، در مناطقی از ماوراءالنهر چون سمرقند، بخارا و فرغانه سپری گردید که از پایگاه‌های زبان و ادب فارسی و علم و فرهنگ ایرانی به‌شمار می‌رفت (اصغر، 4364: 46؛ سیوری، 1378: 203).

بابر در 899 هـ.ق. و در حالی که 12 سال بیشتر نداشت، به‌جای پدر بر مسند حکومت اندیجان و فرغانه نشست. با تسخیر سمرقند در 903، امیدوار بود که قلمرو جدش در ماوراءالنهر را تصاحب نماید. اما در حدود 906 چنان گرفتار جنگ‌های داخلی شاهزادگان تیموری و جنگ با ازبک‌ها گردید که مجبور به ترک ماوراءالنهر شد. سه سال بعد، به کابل دست یافت و به تکاپو برای گسترش قلمرو ادامه داد. با تسخیر لاهور در 930 و سپس مناطقی از شمال هند در 932، حکومت خود را به هند منتقل کرد و تا هنگام مرگ (937 هـ.ق.) در آن دیار باقی ماند.

بابر در سال‌های پر فراز و فرود حکمرانی خود، در توجه به برخی مظاهر فرهنگ و هنر ایرانی و حمایت از شاعران و هنرمندان فارسی زبان، گوی سبقت را از بیشتر شاهزادگان تیموری ربود (فراهانی، 1381: 34). همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، این ویژگی بابر، متأثر از شرایط محیطی و تربیتی او بود. تأثیرگذاری این شرایط بر ذهن و اندیشه بابر، در خاطرات وی و به‌صورت ابراز علاقه به ادبیات فارسی و رابطه با دانشمندان و امرای ایرانی ظهور و نمود یافته است (بابر، 1309 هـ.ق: 11، 62 و 81، 113-444). افزون بر این، علاقه بابر به آثار نقاشی هنرمندان ایرانی به‌قدری زیاد بود که، مجموعه‌ای از آثار نقاشانی چون کمال‌الدین بهزاد را گردآوری کرد. تبحر او در شناخت ویژگی‌های نقاشی هنرمندان ایرانی به حدی رسید، که درباره نکات فنی نقاشی‌های بهزاد و شاه مظفر اظهار نظر می‌کرد (ورما، 2002: 150). بابر در هنر خوش‌نویسی نیز، آن‌قدر پیشرفت کرد که مبدع شیوه‌ای خطی شد که به «خط بابری» شهرت یافت. وی، نسخه‌ای از قرآن را با این خط نوشت و برای هدیه، به مکه فرستاد (نظام‌الدین، 1931: 27/2؛ شیمل، 1265: 102).

تسلط بابر بر زبان و ادبیات فارسی، به حدی رسیده بود که به این زبان شعر می‌سرود و درباره کیفیت شعرهای برخی از پارسی‌گویان آن روزگار به ابراز نظر می‌کرد (بابر، 1308: 108-109؛ حکمت، 1959: 88؛ ریاض‌الاسلام، 1373: 249). بخش‌هایی از خاطرات بابر (بابر، 1309ق: 95، 208) و مضامین برخی از شعرهای او، هم‌توان وی را در ادبیات فارسی آشکار می‌سازد و هم‌علاقه او را به برخی از مظاهر فرهنگ ایرانی نمایان می‌سازد. یکی از مظاهر برجسته ایرانی که بابر به آن توجه خاصی داشت، جشن نوروز بود که در شعرهای زیر (کهویهامی، 4954: 311؛ جعفری، 1384: 231) به آن پرداخته بود:

نوروز و نوبهار و می دلربا خوش است بابر به عیش کوش که دنیا دوباره نیست

*

ماه نو را به روی مردم شادید و عیدهاست مرا از رو و ابروی او در ماه عید غم‌هاست
نوروز روی او و عید وصل او را غنیمت بدان که ازین بهتر نمی‌شود، اگر شود صد نوروز و
عیدهاست

گذشته از ارتباط مستمر بابر با زبان و ادب فارسی و معاشرت با ادیبان، هنرمندان و اندیشمندان ایرانی، کمک صفویان به قدرت‌گیری وی در ماوراءالنهر (ریاض‌الاسلام، 1373: 28-30؛ سیوری، 1378: 34-35)، در تقویت گرایش وی به ایرانی‌ها مؤثر بود. شماری از فرماندهان و شخصیت‌های ایرانی؛ مانند امیرغیاث‌الدین محمد و کمال‌الدین محمود که به کمک بابر اعزام شده بودند (ریاض‌الاسلام، 1373: 30، 36-37، 42-11)، با قرار گرفتن در جمع امرا و درباریان بابر، در افزایش عنایت این شاه به ایرانیان مؤثر واقع شدند. از شواهد بارز گرایش بابر به ارتباط با ایرانیان، آن است که بعد از فتح هند و استقرار در آگره، هدایایی برای شماری از بزرگان و دوستان خراسانی و ایرانی خود فرستاد (ریاض‌الاسلام، 1373: 44، 249). افزون بر این، به تبعیت از سنت سلاطین مسلمان پیشین هند، زبان فارسی را زبان رسمی حکومت در نظر گرفت و از

شاعران ایرانی و فارسی‌زبانی که به هند مهاجرت کرده بودند، حمایت کرد (کاری، 1383: 173؛ سیوری، 31378، 2).

از دیگر عوامل مؤثر در تقویت گرایش بابر به برخی از مظاهر فرهنگ ایرانی و تقویت روابط وی با ایرانیان، پناه بردن شاهزادگان تیموری در هرات به دربار بابر بود. بیشتر این شاهزادگان از سال 912 هـ.ق. و بعد از مرگ آخرین شاهزاده مقتدر تیموری در هرات (سلطان حسین میرزا) و بروز ناامنی و جنگ قدرت در این شهر، راهی دربار بابر شدند (فراهانی، 1381: 446-447؛ عالم‌خان¹، 2002: 101). همراه این شاهزادگان، شماری از ایرانیان ملازم آنان نیز به قلمرو بابر رفتند و مورد حمایت او قرار گرفتند (علامی، 1886: 279/2-281). با مهاجرت این افراد، بخشی از میراث ادبی و هنری ایرانیان و فارسی‌زبانان از هرات به دربار بابر منتقل شده و حفظ گردید.

افزون بر این، بابر در سال 913 هـ.ق. با دختر دختر میرزا محمد مقیم بن امیر شجاع‌الدین ذوالنون ارغون یکی از امرای بزرگ مقیم هرات، ماهم بیگم ازدواج کرد (هروی، 1931: 121/1؛ حارثی بدخشی، 2004: ج 2: قسمت چهارم، 354 و 63). با توجه به این که ساکنان هرات پرورش‌یافته فرهنگ فارسی و ایرانی بودند، این ازدواج در تقویت گرایش بابر به برخی از مظاهر فرهنگ ایرانی مؤثر بود. آنچه موجب تقویت این حدس می‌گردد، این نکته است که پدر و پدر بزرگ ماهم بیگم، سال‌ها در خدمت سلطان حسین میرزای تیموری بودند که در ابراز علاقه به فرهنگ و هنر فارسی و ایرانی از همه فرزندان و نوادگان تیمور پیشی گرفت (فراهانی، 1381: 139، 155-166؛ اصغر، 1364: 49). افزون بر این، جد مادری ماهم بیگم، یکی از صوفیان معروف ایرانی - شیخ شهاب‌الدین احمد جامی معروف به ژنده پیل - بود (سوکماری، 1383: 46). مطلب دیگری که موجب تقویت صحت حدس مذکور می‌شود، این نکته است که فرزند ماهم بیگم، همایون، بیش از فرزندان زنان دیگر بابر، به فرهنگ ایرانی گرایش داشت.

*

با وجود تأثیرپذیری بابر از فرهنگ ایرانی و علاقه‌مندی او به ارتباط با ایرانیان، باید این نکته مهم را نیز مدنظر داشت که بابر حکومت خود را مدیون فداکاری و خدمات جغتائیان و ترکان ماوراءالنهری می‌دانست. بابر در ضمن نامه‌ای که در اوایل استقرار در هند به حاکم قندهار و پسر خود کامران میرزا نوشته، به‌طور صریح اظهار کرده است که در امور حکومت بیش از خراسانی‌ها و ایرانی‌ها، به جغتائیان و ترکان اعتماد و اتکا دارد. بابر در بخشی از این نامه، نوشته است: «...شنیده‌ام آن دسته از جغتائینی که بعد از مرگ سلطان حسین میرزا در هرات مانده بودند، هنوز عمدتاً با مردم خراسان متحد هستند و به این ترتیب از ماهیت خود و سنت‌های اجدادی‌شان بسیار دور شده‌اند. آنان، اقتدارشان را بسیار افزایش داده‌اند و متانت و نزاکت‌شان را ارتقاء بخشیده‌اند؛ اما با وجود دلپذیری مردم خراسان و محرز بودن زرنگی آن‌ها، تردیدهای جدی دربارهٔ مذهب خراسانی‌ها و صداقت و درستی آنان وجود دارد. خراسانی‌ها، مردمی آشوبگر و فتنه‌انگیز هستند. پسران خراسانی از پدرانشان، و پدران خراسانی از پسرانشان بیگانه و گریزان هستند. فریفته شگردهای ظاهراً معقول و موجه آنان نشوی؛ به خاطر ایمنی و امنیت خودت، خراسانی‌ها را تحت نظر داشته باش و نگذار از کنترل خارج شوند... مردم ماوراءالنهر، بی‌تکلف و ساده‌دل هستند؛ اما برخی از آن‌ها که از هوش و ذکاوت برخوردارند، قابل اعتماد و مستحق منصب هستند... شما از طریق مردم ماوراءالنهر، حواری و مصاحب گردیده و پسر پادشاه نامیده شدید. بدان که شما باید به گرامیداشت و تجلیل مردم ماوراءالنهر پردازید و نباید این کار را برای مدت کوتاه انجام دهید...» (بورج، 1919: 331-334).

**

نجبای ایرانی بابر

ظهیرالدین بابر در سال‌های فرمانروایی خود، از خدمات چند گروه نژادی برخوردار شد. پیش از ورود به سرزمین هند، تکیه‌گاه اصلی وی در لشکرکشی‌های نظامی و فراز و فرودهای فرمانروایی،

ترکان جغتائی و شماری از افراد وابسته به خاندان تیمور بودند. با این حال، تعداد کمی از خراسانیان و افغان‌ها نیز در خدمت وی بودند. بعد از آن که بخشی از شمال هند به تسخیر وی درآمد، شماری از مسلمانان هندی و افغان‌های مقیم این سرزمین و نیز اندکی از زمین‌داران و راجه‌های هندو به جمع نیروهای بابر اضافه شدند (مالهوترا^۱، 1996: 30-47 و 50-66؛ افضل حسین^۲، 1999: 193-195). با این حال به نظر می‌رسد که تا پایان حکومت بابر، ترکان جغتائی و وابستگان خاندان تیمور، همچنان، نقش نیروی برتر را داشتند و بیشتر مناصب و مشاغل مهم نظامی و اداری بابر در اختیار آن‌ها بود.

از تعداد دقیق نجای ایرانی بابر و میزان نفوذ و موقعیت شغلی آنان در برابر جغتائیان و دیگر گروه‌ها اطلاعات کافیدر دست نیست. بر مبنای اطلاعات موجود (نک: ادامه مقاله)، به چند نکته کلی در این باره می‌توان اشاره کرد: اول، ایرانیان تحت امر بابر را به دو گروه «دیوان‌سالاران و درباریان» و «نظامیان» می‌توان تقسیم کرد؛ دوم، به واسطه شرایط متزلزل سیاسی و نظامی بابر و درگیری مستمر او با رقیبان و مخالفانش، احتمالاً شمار ایرانیانی که در سمت‌های اداری و درباری بابر قرار داشتند، کمتر از شمار فرماندهان و امرای نظامی بوده است؛ سوم، بیشتر امرا و دیوان‌سالاران ایرانی بابر، از خراسان و شرق ایران بوده‌اند؛ چهارم، شماری از امرا و دیوان‌سالاران ایرانی یا فرزندان آنان، در خدمت جانشین بابر (همایون) نیز قرار گرفتند؛ پنجم، تعدادی از ملازمان ایرانی بابر، علمای دینی، دانشمندان و دیوان‌سالاران بودند که برای رهائی از اجارهای حکومت صفویه و حفظ مذهب تسنن به دربار بابر پیوسته بودند.

یکی از دیوان‌سالاران عالی‌رتبه ایرانی بابر، خواجه مقیم هروی بود. وی، مدتی در سمت «دیوان بیوتات» قرار داشت و تا پایان حکومت این شاه تیموری، اقتدار و اعتبار خود را حفظ کرد. حتی بعد از مرگ بابر، به مقابله با تصمیم وکیل تورانی بابر (امیر نظام‌الدین خلیفه) برای محروم ساختن همایون از سلطنت برخاست (یادگار، 1939م: 130-132؛ شاهنواز خان، 1888م: 660/1-661). هروی به واسطه این خدمت مهم، در زمان همایون شاه نیز از شخصیت‌های

1. Malhotra
2. Afzal Husain

معتبر بود و مدتی عهده‌دار وزارت فرزند دیگر بابر یعنی شاهزاده میرزا عسکری را بر عهده داشت. خواجه مقیم هروی، در دو دهه نخست سلطنت اکبرشاه نیز به خدمت در دربار تیموریان ادامه داد (هروی، 1931م: 207/2، 330-331).

از دیگر شخصیت‌های معتبر ایرانی دربار بابر، مولانا محمد هروی معمائی بود. وی پیش از پیوستن به جمع درباریان بابر، سمت «صدر» میرزا بدیع الزمان تیموری را بر عهده داشت. مولانا محمد در 918 هـ.ق ضمن جنگ بابر با ازبکان کشته شد (حارثی بدخشی، 2004م: ج 2، قسمت چهارم، 82). بعد از این واقعه، بستگان معمائی به خدمت بابر و سپس همایون درآمدند (اصغر، 1364: 53). یکی از این افراد، مولانا شهاب‌الدین احمد معمائی خراسانی (د: 942 هـ.ق) بود که از علمای برجسته روزگار بوده و تبحر خاصی در علم حدیث و تفسیر داشت (اصغر، 1364: 53؛ حارثی بدخشی، 2004م: ج 2، قسمت چهارم، 197). از دیگر علمای دینی ملازم بابر، میرزا رفیع‌الدین محمد (د: 954 هـ.ق) فرزند سید مرشدالدین محمد صفوی ایجی است که در شمار علما و محدثین معتبر مذهب شافعی بود. وی بعد از بابر، از عنایت همایون شاه نیز برخوردار گردید (قندهاری، 1962م: 245، ح 396؛ حارثی بدخشی، 2004م: ج 2، قسمت 4، 248).

یکی دیگر از نزدیکان ایرانی بابر، شیخ زین‌الدین خوافی بود. وی از مورخان و ادیبان زبردست و از ندیمان و ملازمان معتبر بابرشاه بود. او مدتی در سمت‌های «صدر» و «مورخ و وقایع نویس» بابرشاه انجام وظیفه کرد. بعد از مرگ بابر، مورد توجه همایون قرار گرفت و در جمع درباریان معتبر مغولان باقی ماند (اصغر، 1364: 55 و 59-61). از دیگر درباریان و مقربان ایرانی بابر، غیاث‌الدین خواندمیر (942 هـ.ق) بود. وی که از مورخان مشهور بود، به دعوت بابر، در ربیع الاول 935 به مقربان منتفذ و منشیان معتبر دربار وی پیوست. او بعد از مرگ بابر (جمادی الاول 938)، از عنایت همایون برخوردار شد (فراهانی، 1381: 351-354، 362-369، 375؛ اصغر، 1364: 54-55، 79).

اطلاعات مربوط به تعداد و موقعیت فرماندهان نظامی و امرای ایرانی بابر نیز، اندک و ناقص است. نام برخی از آنها که در منابع آمده است، عبارت‌اند از: الله‌وردی خان شاملو، علیقلی همدانی، جانعلی بیگ بن پیرعلی بیگ بهارلو، سیف علی بیگ بن جانعلی بیگ بهارلو، سید میر

همام، مصطفی رومی تواچی، حسین آقا سیستانی، پیرقلی سیستانی، خواجه اسدالله جهاندار خوافی و سید مشهدی (بادگار، 1939: 121، 125؛ قندهاری، 1962: 245، 396؛ افضل حسین، 1999: 194-195). از این اطلاعات اندک، چند نکته را می‌توان مطرح کرد: اول، احتمال می‌رود که تعدادی از فرماندهان ایرانی بابر، طی سال 916-918 و همزمان با ارسال کمک‌های نظامی شاه اسماعیل اول صفوی به بابر، در خدمت وی قرار گرفتند؛ دوم، فرزندان برخی از این فرماندهان، بعد از مرگ بابر، در خدمت جانشین او (همایون) قرار گرفتند. یکی از این نمونه‌ها، فرزند سیف علی بیگ بهارلو - یعنی محمدبیرم خان - است؛ سوم، شمار زیادی از فرماندهان نظامی بابر، از اهالی خراسان و سیستان بودند؛ چهارم، تعدادی از فرماندهان ایرانی بابر، از ترکمانان وابسته به حکومت‌های پیش از صفویه - قراقویونلوها و آق قویونلوها - بودند.

علاقه همایون به فرهنگ ایرانی

ذهن و اندیشه همایون، بیشتر از اندیشه و فکر مؤسس حکومت تیموریان هند، با فرهنگ ایرانیان و فارسی‌زبانان عجین شده بود. این امر، علاوه بر تأثیرپذیری از بابر، معلول تربیت در دامان مادرش ماهم بیگم بود. ماهم بیگم در هرات، یکی از مراکز مهم فرهنگ ایرانی پرورش یافته بود (هروی، 1931م: 121/1؛ فراهانی، 1381: 139، 155-166). تحت تأثیر علایق فکری وی و بابر، همایون حشر و نشر زیادی با هنرمندان، دانشمندان، ادیبان و دیوان‌سالاران فارسی‌زبان و ایرانی داشت. حتی آورده‌اند که تحصیلات مقدماتی همایون، بیشتر نزد شیخ زین‌العابدین خوافی به انجام رسید (مژده‌ی، 1375: 2700). همایون به واسطه تربیت در دامان ادیبان و دانشمندان فارسی‌زبان، علاقه وافری به زبان و ادب فارسی و حمایت از شاعران این زبان پیدا نمود و در سرودن شعرهای فارسی تبحر یافت (اصغر، 1364: 76-78).

با توجه به گرایش‌های فرهنگی همایون، برخی بر این باور هستند که همایون از زمان ولیعهدی، تمایل خود را به ارتباط با ایرانیان شیعه مذهب بروز داد (ریاض‌الاسلام، 1373: 291). شاید به دلیل گرایش آشکار همایون به ایرانیان بود که شماری از تورانی‌ها مخالف سلطنت وی بودند. همان‌گونه که گفته شد، بعد از مرگ بابر، وکیل مقتدر تورانی بابر (امیر نظام‌الدین خلیفه) بر

آن بود تا همایون را از جانشینی پدر محروم سازد. این توطئه، با ایستادگی و تدبیر یکی از ملازمان ایرانی بابر (خواجه مقیم هروی)، خنثی شد (یادگار، 1939: 130-132). ممکن است این رویداد، موجب فاصله گرفتن همایون از تورانی‌ها و اتکای بیشتر به ایرانی‌ها شده باشد.

از ترکیب امرا و دیوان‌سالاران همایون در دوره اول سلطنت وی (937-949 ه.ق.)، اطلاع دقیقی در دست نیست. با این حال، مسلم است که شماری از ایرانیان در بین فرماندهان نظامی و ملازمان درباری همایون حضور داشتند. بعد از شکست‌های مکرر همایون از افغان‌ها و بروز اختلافات شدید میان همایون با برادرانش، همچنان شماری از ایرانیان به همایون وفادار ماندند و او را در عقب‌نشینی اجباری به مناطق غربی هند همراهی کردند (شاهنوازخان، 1888: 661). با بررسی ترکیب ملازمان وفادار همایون در این شرایط سخت، به درصد تقریبی فرماندهان و ملازمان ایرانی همایون می‌توان دست یافت.

بعد از عبور همایون از مرزهای ایران، دست کم 12 نفر از ایرانیان در حلقه نزدیکان وی قرار داشتند. این افراد، عبارت‌اند: بیرم‌خان بهارلو، خواجه معظم جامی تربتی، خواجه مقصود هروی، میر مراد جوینی، خواجه امین‌الدین محمود هروی، خواجه جلال‌الدین محمود اوبهی خراسانی بجوق، درویش محمد بنگالی هروی، سید محمدقانی هروی، میرزا بیگ بلوچ خراسانی، میرحسین بلوچ خراسانی، خواجه غازی تبریزی، حمیده بانو (بیات، 1360ق: 4-11، 34؛ گلبدن، 1902م: 66؛ علامی، 1886م: 1/220-224؛ شاهنوازخان، 1888م: 1/615-616؛ افضل حسین، 1999م: 196). در کنار این افراد، 30 نفر از غیرایرانیان هم در حلقه ملازمان معتبر و مقرب همایون قرار داشتند. به این ترتیب، حداقل 28/57 درصد از همراهان وفادار همایون، ایرانی بودند.

نکته مهم دیگر آن است که در شرایط سخت هنگام فرار همایون به سمت مناطق نزدیک به مرزهای ایران و نیز حرکت همایون در قلمرو ایران، مشاور اصلی و برنامه‌ریز عمده همایون، بیرم خان بهارلوی شیعه مذهب بود (گلبدن، 1902م: 65، 66؛ بیات، 1360ق: 32؛ رای، 1383: 23-25). حتی برخی محققان، بر آن هستند که بیرم نقش بسزایی در راضی کردن همایون برای پناهنده شدن به ایران داشت (رای، 1383: 90-91؛ ریاض الاسلام، 1373: 54، 69، 72).

در شرایط خاص ناشی از فرار عجلولانه همایون به قندهار و مرزهای ایران، یک رویداد دیگر، موجب تقویت حدس تعلق خاطر زیاد همایون به ایرانیان می‌گردد. این رویداد، ازدواج همایون با یک دختر ایرانی - حمیده بانو بیگم ملقب به مریم مکانی (زندگی: 934-ربیع الثانی 1013 هـ.ق.) دخترخواجه علی اکبر بعلی جریری احمدی جامی - می‌باشد (گلبدن، 1902م، 53-52؛ هروی، 1931م: 175/2). این دختر، از نوادگان شیخ شهاب‌الدین احمد جامی تربتی و از بستگان ماهم بیگم بود (رای، 1383: 46). این ازدواج در جمادی‌الاول 948 هـ.ق. و در گرماگرم حرکت همایون به سمت قندهار، صورت گرفت. مسلم است که این ازدواج، در تقویت علایق همایون به فرهنگ ایران و ایرانیان موثر بود. علاقه زیاد همایون به حمیده بانو و زیرکی و هوشمندی این دختر (گلبدن، 1902: 53-52، 70-72)، بر احتمال تأثیر این ازدواج در تقویت گرایش همایون به ایرانیان می‌افزاید.

سفر پر فراز و نشیب همایون به ایران نیز، سبب افزایش علاقه همایون به فرهنگ ایرانی و ایرانیان شد (ریاض‌الاسلام، 1373: 249). حضور همایون در ایران، هم‌زمان با برگزاری جشن نوروز بود و او در برخی از مراسم این جشن مفصل شرکت نمود و هدایای متعددی نیز از بزرگان ایرانی دریافت کرد (علامی، 1887: ج 1: 214؛ بیات، 1382: 23؛ رای، 1383: 39-40). ضمن این سفر، وی نشان داد در امر مذهب بسیار آسان‌گیر و بدون تعصب است و علاقه زیادی را به دستاوردهای تمدنی و فرهنگی نیز آشکار ساخت. وعده شفاهی همایون را به شاه طهماسب صفوی برای پذیرش مذهب شیعه (رای، 1383: 67-69، 80-84؛ ریاض‌الاسلام، 1373: 62-63)، می‌توان ناشی از اقتضائات زمان و احتیاج مبرم همایون به نیروی نظامی برای پس گرفتن حکومتش دانست. اما، دعوت همایون از برخی خوش‌نویسان و نقاشان ایرانی، مانند میر سید علی تبریزی، میرمصور، مولانا درویش محمد، مولانا یوسف، دوست مصور و خواجه عبدالصمد شیرازی مخاطب به شیرین‌قلم (بیات، 1360: 45، 65-69؛ علامی، 1886: 42/2؛ شاهنوازخان، 1888م: 625/2-629؛ ورما، 2002: 150-152)، جز در سایه علاقه همایون به برخی از مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی توجیه‌پذیر نیست. شماری از این هنرمندان مهاجر، از بنیان‌گذاران مکتب نقاشی هند محسوب می‌شوند (ریاض‌الاسلام، 1373: 250-251).

افزون بر آنچه گفته شد، فرستادن یک لشکر مجهز چهارده هزار نفری ایرانی برای کمک به همایون برای بازپس گیری حکومت خود (بیات، 1360 هـ.ق: 35؛ رای، 1383: 130-131؛ ریاض الاسلام، 1373: 74، 294-295)، در تقویت علاقه همایون به ایرانیان مؤثر بود. بعد از پیروزی‌های مهم این لشکر در منطقه قندهار (اواخر جمادی‌الثانی 952 هـ.ق.) و سوار شدن همایون بر اریکه قدرت، بیشتر نفرات این لشکر به ایران بازگشتند (رای، 1383: 107، 119). اما شماری از فرماندهان و امرای ایرانی، داوطلبانه همایون را در عزیمت به کابل و سپس تسخیر مجدد هند همراهی کردند (بیات، 1360: 52-53؛ ریاض الاسلام، 1373: 292-295).

در هر حال، بعد از بازگشت همایون از سفر ایران، زمینه مساعدی برای رشد نجبای ایرانی همایون و واگذاری مشاغل مهم حکومت این پادشاه به ایرانی‌ها پدید آمد. از شواهد این ادعا آن که در سال‌های 952-953 هـ.ق. سمت‌های میرسامانی و میربخشیگری، در اختیار جلال‌الدین محمود اوبهی خراسانی بجوق بود. سمت «مهرداری»، ابتدا در اختیار میرزا یعقوب و سپس در اختیار حسین‌قلی سلطان شاملو بود. سمت «داروغه دفاتر حضرت»، در اختیار میرمراد جوینی بود. سمت «دیوان»، در اختیار خواجه رشیدی بود. سمت «مشرف باورچی خانه»، در اختیار خواجه عبدالمجید تایبادی بود. «آخته بیگی»، در اختیار مقصود بیگ شاملو و سمت «منشی‌گری شاه»، در اختیار میر محمدصغر سبزواری بود (بیات، 1360: 9-11، 35، 51-53، 63، 99-104). از دیگر شواهد بارز صحت این ادعا، پیشرفت چشمگیر موقعیت بیرم‌خان بهارلو بعد از بازگشت همایون از ایران است؛ به گونه‌ای که فرماندهی سپاهیان همایون در جنگ‌های متعدد با مخالفانش، به عهده بیرم‌خان بود. حتی بیرم آن‌قدر مورد اعتماد همایون‌شاه بود که در تصمیم‌گیری‌های عمده همایون برای جنگ یا صلح با مخالفان، نقش محوری داشت (بیات، 1360: 44-47).

تردیدی نیست که شمار ایرانیان مقرب و متنفذ پیرامون همایون در مرحله دوم حکومت وی (952-963 هـ.ق.)، افزون‌تر از مرحله نخست حکومت او بود. یکی از راه‌های مشخص کردن درصد تقریبی نجبای ایرانی همایون در مرحله دوم حکومت وی، بررسی نفرات اردوی همایون

هنگام عزیمت او از کابل برای تسخیر هند (15 ذی‌الحجه 961 هـ.ق.) است. نام این افراد، در دو منبع تذکره‌ همایون و اکبر و اکبرنامه ذکر شده است. اکبرنامه (1886: 342/1)، تنها به ذکر 57 نفر از افراد برجسته اردوی همایون پرداخته است. مطابق نوشته اکبرنامه، 21 نفر (یعنی 36/84 درصد) از افراد اردوی همایون، ایرانی بودند. در تذکره همایون و اکبر (1360 ق: 176-187)، لیست کامل‌تری از همراهان همایون آمده است. در این فهرست، هم نام امرا و شخصیت‌های معتبر اردوی شاه و هم اسامی خدمتکاران و نوازندگان درج شده است. شمار نفرات ذکر شده در لیست مفصل این منبع، حدود 340 نفر است. حدود 60 نفر از این تعداد (17/64 درصد) ایرانی هستند. بدیهی است که برای مقایسه نقش گروه‌های نژادی در تصمیمات و اقدامات همایون، باید به شمار امرا و شخصیت‌های برجسته توجه نمود. از این حیث، ارقام ذکر شده در اکبرنامه، به واقعیت نزدیک‌تر به نظر می‌رسند.

ایرانیانی را که در خدمت همایون شاه بودند می‌توان در سه گروه «دانشمندان و هنرمندان»، «نظامیان» و «دیوان‌سالاران و درباریان» دسته‌بندی نمود.

اول، دانشمندان و هنرمندان: یکی از این افراد، قاضی غیاث‌الدین جامی بود. وی، از علمای معتبر دینی بود که سال‌ها به همایون خدمت کرد. با این حال، سمت و موقعیت شغلی وی، مشخص نیست. اعتبار و قرب وی به شاه به‌حدی بود که، در سال 949 هـ.ق. مولود نامه شاهزاده اکبر را نوشت. این مولود نامه به‌قدری برای اکبرشاه ارزشمند بود که در 985 ق، به آورنده‌اش (میرعلی اکبر مشهدی) یک پرگنه انعام داد (هروی، 1931 م: 336/2-337). از دیگر افراد این گروه، می‌توان به قاطعی هروی اشاره کرد که در زمره ملازمان دربار قرار داشت. اما در ظاهر بیشتر به کارهای ادبی و علمی مشغول بود (گلچین معانی، 1085/2-1086).

یکی دیگر از دانشمندان ملازم دربار همایون، مولانا الیاس اردبیلی بود. وی، در هیئت و نجوم، از علمای طراز اول عصر محسوب می‌شد (اصغر، 1364: 80). یکی دیگر از افراد معروف این گروه، شاه طاهر دکنی است. وی، از نجیب‌زادگان ایرانی بود که به پشتوانه دانش و سواد ادبی‌اش، به ملازمان مقرب دربار همایون در دوره اول حکومت وی پیوست. اما پس از مدتی، به دلیل اختلاف با دیگر نجبا و ندمای دربار همایون، راهی دربار حکمران احمدنگر در دکن (برهان

نظام‌شاه) شد. در آنجا روابط نزدیکی با نظام‌شاه یافت و او را به مذهب شیعه درآورد و مشوق او در اعلام رسمیت تشیع در قلمرو حکومت گردید. سپس، به شغل مهم «جمله الملکی» رسید (اصغر، 1364: 76-77).

دوم، فرماندهان نظامی: این افراد، علیقلی سیستانی، خان‌جهان شیرازی (یادگار، 1939م: 144-145، 339، 343) و بیرمیگ بهارلو بودند. بیشتر فرماندهان نظامی ایرانی همایون، شیعه مذهب بودند (ریاض الاسلام، 1373: 293).

سوم، دیوان‌سالاران و صاحبان مشاغل مهم: یکی از این افراد، میر عبدالحی مشهدی (د: 980هـ.ق.) بود. وی، به سمت صدر منصوب شد. در سلطنت اکبرشاه، از سمت صدر تغییر کرد، اما همچنان از عنایت مغولان برخوردار بود (هروی، 1931: 470/2؛ حارثی بدخشی، 2004: ج 2، قسمت چهارم، 370). از دیگر افراد برجسته این گروه، خواجه جلال‌الدین محمود اوبهی خراسانی بجوق (د: 965هـ.ق.) بود. او در سمت‌های میرسامانی و میربخشگیری همایون انجام وظیفه کرد. سپس، مدتی به حکومت کابل منصوب شد. اکبرشاه نیز در اوایل سلطنت خود به او توجه بسیار داشت (بیات، 1360 هـ.ق: 6، 9، 52، 63-66، 74، 126، 131-136، 140-152، 162-171، 187-188؛ شاهنوازخان، 1888: 615/1-618).

از دیگر افراد این گروه، خواجه رشیدی بود که در سفر همایون به ایران، با وی آشنا گردید و سپس مسئولیت «دیوان» این شاه را بر عهده گرفت (بیات، 1360هـ.ق: 35؛ علامی، 1886: 217/2؛ تتوی، 1378ش: 536). خواجه رشیدی تا سال 954 هـ.ق. که به وسیله برادر حمیده بانو (خواجه معظم) کشته شد (تتوی، 1378: 536؛ علامی، 1886: 217/2)، از اعتبار و اقتدار چشمگیری داشت.

یکی دیگر از ایرانیانی که به مسئولیت «دیوان» همایون رسید، خواجه مرادبیگ قزوینی بود (علامی، 1886م: 295/2). اطلاعاتی زیادی، درباره زندگی وی بعد از مرگ همایون وجود ندارد. فقط می‌دانیم که پسرش (عبدالله)، از منصب‌داران و امرای اکبرشاه بود (علامی، 1886: 295/2؛ تتوی، 1378ش: 677).

از دیگر ایرانیانی که در اواخر عهد همایون، به سمت وزارت رسیدند، سید عزیز تربتی بود. وی در اوایل سلطنت اکبر نیز، مدتی کوتاه در این سمت مهم باقی ماند. پس از تغییر از این سمت، به مخالفان اکبر شاه پیوست (شاهنواز خان، 1888: 292/3-296).

خواجه سلطان‌علی تربتی معروف به افضل‌خان از دیگر دیوان‌سالاران برجسته همایون بود. وی هنگام مرگ همایون، وزیر و میر منشی و میر عرض و میر مال بود (هروی، 1931: 128/2، 433). وی در عهد اکبرشاه، از اعتبار مناسب برخوردار بود، اما به مشاغل سابق خود دست نیافت (علامی، 1886: 29/2-30، 116؛ تتوی، 1378: 569؛ هروی، 1931: 131/2، 433).

از دیگر دیوان‌سالاران ایرانی همایون، حاجی محمدخان سیستانی (د: 983 هـ.ق.) بود. وی در انجام امور اداری و مالی و پیشبرد جنگ‌های همایون، مشارکت داشت. او در عهد اکبرشاه نیز، مورد عنایت مغولان قرار داشت و به مسئولیت‌های مهم اداری و نظامی نائل شد (تتوی، 1378: 647، 673، 683؛ قندهاری، 1962: 22، 58، 100، 205؛ هروی، 1931: 183/2، 209، 215، 449؛ علامی، 1886: 47/2، 77، 82، 87، 96، 117-120، 228، 253-254، 260، 290، 300، 313). اعتبار و نفوذ وی در عهد اکبرشاه، به اندازه‌ای بود که توانست برخی از بستگانش را به مشاغل اداری هند منصوب کند (علامی، 1886: 280/2).

یکی دیگر از ملازمان معتبر دربار همایون، خواجه مقصودعلی هروی بود. اعتماد همایون به وی به حدی زیاد بود که، وی را در شمار خدمت‌کاران ملازم حمیده بانو قرار داد. افزون بر این، زن مقصودعلی (پیچه جان بیگم) را به دایگی و مادر رضاعی پسرش، شاهزاده اکبر برگزید. به واسطه این موقعیت، در زمان سلطنت اکبر هم جایگاه مناسبی داشت؛ به گونه‌ای که، توانست زمینه پیشرفت پسران (زین‌خان، سیف‌خان) و برخی از بستگانش را مهیا سازد (علامی، 1886: 291/2، 58/3؛ هروی، 1931: 270/2، 444؛ شاهنواز خان، 1888: 362/2-370).

نتیجه‌گیری

روی کارآمدن صفویان و رسمیت مذهب شیعه در ایران، تحولات اساسی در وضع سیاسی - اجتماعی ایران پدید آورد. یکی از پیامدهای این وضعیت، آن بود که تعداد زیادی از ایرانیان که تحمل پذیرش شرایط جدید را نداشتند، راهی شبه قاره هند شدند. رفتار خوب شاهان تیموری حاکم بر این سرزمین با مهاجران ایرانی و واگذاری برخی مشاغل حکومتی به آنها، نقش مهمی در ترغیب ایرانیان برای مهاجرت به هند داشت. روند حضور ایرانیان در حکومت تیموریان هند، با به قدرت رسیدن بابر در آن سرزمین آغاز گردید. با این حال، بستر مناسب برای حضور افزون‌تر مهاجران ایرانی در مناصب حکومتی تیموریان، در سلطنت همایون و فرزندش (اکبرشاه) ایجاد شد. یک دلیل بابر و همایون در استقبال از مهاجران ایرانی و دادن برخی مشاغل اداری و نظامی به آنها، به گرفتاری ناشی از حکومت بر یک سرزمین بیگانه و درگیری با گروه‌های مقیم آنجا مربوط می‌شود. اما دلیل دیگر رفتار نسبتاً خوب این شاهان تیموری با مهاجران ایرانی و به خدمت گرفتن آنها در تشکیلات حکومتی، به صبغه ایرانی اندیشه و تفکر این شاهان برمی‌گردد. بابر و همایون در محیط و فضای فرهنگی رشد و نمو یافته بودند که فراگیری زبان و ادبیات فارسی و مهارت در هنرهایی چون نقاشی و خوش‌نویسی ارزش تلقی می‌شد. سر و کار داشتن این شاهان با زبان و ادبیات فارسی و ارتباط آنها با هنرمندان، نقاشان، ادیبان، دانشمندان و دیوان‌سالاران ایرانی، در روحیه و فکر آنها و تمایل شان به ایرانی‌ها اثرگذار بود. افزون بر رنگ و نمود ایرانی اندیشه بابر و همایون، حمایت صفویان از این شاهان، تمایل بابر و همایون را به ایرانیان افزون ساخت. با این حال، ایرانیان در مقایسه با ترکان جغتائی، نقش کمتری در اداره حکومت دو شاه نخست تیموریان هند داشتند.

منابع

آزند، یعقوب. (1383ش). «تیمور گورکان». *دانشنامه جهان اسلام*. ج 8. تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی.

اصغر، آفتاب. (1364ش). *تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان*. لاهور: [بی‌نا].

بابر. (بی‌تا). *بابرنامه*. ترجمه عبدالرحیم خانخانان. بمبئی: [بی‌نا].

- بیات، بایزید. (1360ق.). *تذکره همایون و اکبر*. کلکته: [بی نا].
- تتوی، احمد و جعفر آصف خان قزوینی. (1378ش.). *تاریخ الفی*. تصحیح سید علی آل داود. تهران: فکر روز.
- جعفری، یونس. (زمستان 1384). «جشن نوروز در هند». *نامه پارسی*. سال دهم، شماره چهارم.
- حارثی بدخشی دهلوی، محمد. (2004م.). *تاریخ محمدی*. تصحیح نثار احمد فاروقی. ج 2، قسمت 4. رامپور: [بی نا].
- حکمت، علی اصغر. (5959م.). *سرزمین هند*. تهران: دانشگاه تهران.
- رای، سوکمار. (1383ش.). *همایون در ایران*. ترجمه کیوان فروزنده شهرکی. تهران: آرون.
- ریاض الاسلام. (1373ش.). *تاریخ روابط ایران و هند*. ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد. تهران: امیر کبیر.
- سیوری، راجر. (1378). *ایران عصر صفوی*. ترجمه کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- شاهنواز خان صمصام الدوله، میر عبدالرزاق. (1888م.). *مآثر الامراء*. ج 1، کلکته: [بی نا].
- شیمل، آن ماری. (1368ش.). *خوشنویسی و فرهنگ اسلامی*، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: [بی نا].
- علامی، ابوالفضل. (1886م.). *اکبرنامه*. ج 2، تصحیح مولوی آغا احمدعلی و مولوی عبدالرحیم، کلکته: مطبعه اردو گائید پریس.
- فراهانی منفرد، مهدی. (1381ش.). *پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان*. تهران: [بی نا].
- قندهاری، محمدعارف. (1962م.). *تاریخ اکبری*. تصحیح سید معین الدین ندوی و سید اظهر علی دهلوی و امتیاز علی عرشی، رامپور: کتابخانه رضا.
- کارری، جووانی فرانچسکو جملی. (1383). *سفرنامه کارری*. ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ. تهران: علمی و فرهنگی.
- کھویه‌امی، پیر غلام حسن. (1954). *تاریخ حسن*. ج 2. سرینگر.
- گلدن بیگم. (1902م.). *همایون نامه*. (احوال همایون پادشاه)، لندن: تصحیح بوریج.
- گلچین معانی، احمد. (1369). *کاروان هند*. ج 2. مشهد: آستان قدس رضوی.

- مژدهی، «همایون گورکانی»، *دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره هند*. ج 4، ص 2700.
- مشایخ فریدنی، آرمیدخت. (1384). «بابر». *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره*. جلد 2. تهران: فرهنگستان.
- نظام‌الدین احمد بخشی. (1931م). *طبقات اکبری*. تصحیح هدایت حسین. ج 2. کلکته: انجمن آسیایی بنگال
- یادگار، احمد. (1939م). *تاریخ شاهی*. کلکته: [بی جا]
- Afzal Husain. (1999). *The Nobility under Akbar and Jahangir*, Delhi, p.194-195.
- Iqtidar Alam khan. (2002). "The Mughal empire and the Iranian diaspora of the sixteenth century". *A Shared Heritage*. Ed. Irfan Habib, Aligarh.
- I.C.S. Beveridge.(1919). "A Letter from the Emperor Babur to his son Kamran." *Journal of the Asiatic Society of Bengal*. N.S., XV.
- Yog Raj Malhotra. (1996). *Babur's Nobility and Administration in Hindustan*. Jalandhar.
- Prakash Verma. (2002). 'Persian and Mughal painting". *A Shared Heritage; the growth of civilization in India and Iran*. Ed. Irfan Habib. Aligarh. P.150-176, p.150-15.
- Verma, Som Prakash. (2002). 'Persian and Mughal painting", *A Shared Heritage*. Ed. Irfan Habib. Aligarh.